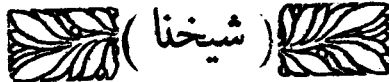


که بزودی جبران گردیده و آن گرامی نامه آزاد ملی توانا کرده تا بیشتر بوظیفه معارف پروری و اسلام پرستی جلی خود پردازد

دوم - بشهادت تمام جرائد شیراز و اغلب از محترمین و موثقین فارس بمن السلطنه نامی که مدعی العموم عدلیه فارس است مرتکب بزرگترین جنایت اجتماعی گردیده و برای پیشرفت اغراض خود خواسته است دامن پاک از آرایش ( آقای حاجی آقا جیبی ) اصفهانی که چندین سال در اصفهان و شیراز بی غرضانه در محاکم حقوق و استیناف حافظ حقوق بیچاره گان و مظلومین بوده بتهمت آلوده نماید .

این گناهی است غیر قابل عفو و اغماض و اکنون وقت فرا رسیده که در سایه تخصص اداری و قانون شناسی و بیقرضی آقای مصدق السلطنه هر کس خائن و جانی است در محکمه تحقیق و عدالت محکوم و مثل سایر دزدان که در تهران محکوم فرموده اند و همه کس همیشه آنانرا جز يك دزد اجتماعی نمیشناسد بمقام مت معرفی فرموده بکیفر گناه خویش برسانند .

( وحید )



خاست از جا کوفت با افشاند دست  
صد حب تریاک و سی قرص حشیش  
طرقه معجوننی است بل شیئی عجاب  
چون شتر آویخت از لب ششقه

شیخنا گردید از تریاک مست  
بگذراند از روزن واقور خویش  
شیخ و بنک و باده و تریاک ناب  
عربده زن شد زبان پر لقاچه

بادبان بگشود زور قرا در آب  
 زاب ماهی گیر چون قلاب شد  
 ساز و آوازش بغیر و غل و غل  
 خواجه خر بردش خر بنده بود  
 شیخنا بر گردنش زنجیر بست  
 نیش دندان مینمودش چون گراز  
 زاد جفتک ها لکد ها کازها  
 در ز صندوق امانت بر شکست  
 هر خیانت بود آکندهش درون  
 وز دهن میریخت چون مصروع کف  
 سید من خان من سردار من  
 خوب از این آزار رستم یللی  
 منت بازار میباید کشید  
 آن یکی مقتول و این مصلوب به  
 در شکنج صد هزاران مردانند  
 يك کس ار زنده گذارم تا کسم  
 خانه را خواهم بزرگربوته ساخت  
 بر کشم نجار را بر چار میخ  
 بهر دباغی چنانکه خوی اوست  
 آش بز را زنده اندازم بکور  
 زهر ریزم در دهن قنا را

سر بر از باد هوا همچون حباب  
 چون گل آلود از غبارش آب شد  
 در دهن سرنا و بر گردن دهل  
 هر کتبه پیش سازی رقصنده بود  
 وانکه بود از رقص کردن تنک دست  
 هر که در خلوت نبود از اهل راز  
 ناگه آن افیون و آن بگمازها  
 پای جفتک پیشه اش چو نشد زدست  
 هر امانت بود افکندهش برون  
 رقص رقصان گفت با سرنا و دف  
 کای در آزادی کشی همکار من  
 از غم بازار رستم یلسی  
 تا بکی آزار میباید کشید  
 کاسب و دهقان بزیر چوب کاه  
 چوب من این گاو خرها خورده اند  
 گر شما بازی نمائید از بسم  
 مسکرانرا هم چو مس خواهم گذاخت  
 بر زنم فردا کبابی را بسیخ  
 کفش دوزانرا کشم از فرق پوست  
 پیکر نانوا بسوزم در تنور  
 سرخ در کوره کنم حداد را

روز و شب خواهم بدهقان تاختن  
 جامه خیاط از غم چاک به  
 تا منم بقال چه چقال کیست  
 استعینوا ایها البیکارگان  
 ای رفیق داش مشتی همتی  
 هیچ میدانی که تا باماشدی  
 تاخرند اینقوم با صد حبلشان  
 و ر نه این بازاریان کار گر  
 فاش می بینم خدا نا خواسته  
 خرسواری میشود بر ما حرام  
 (ناظر) بس کن حکایت کاسمان  
 از رعیت ملک را پر داختن  
 لخت تر حمامی از دلاک به  
 تا توئی دهقان که و جمال کیست  
 اسقیموا معشر البتیارگان  
 وای بساحل رانده کشتی همتی  
 میش بودی کرک بی پرواشدی  
 بست میبایست در اصطبلشان  
 گرز خواب جهل بر گیرند سر  
 میشود از ما فزونی کاسته  
 حکم سلامت این و والسلام  
 گرید و خندد بر اهل اصفهان  
 ( ناظر اصفهانی )

مثنوی فکاهی فوق نمونه ایست از آثار قلمی فاضل دانشمند نحریر  
 آقای ناظر اصفهانی این ادیب دانشمند تحصیل علوم دینی و عربیه  
 مشغول است و گاهی هم بشعر گفتن میپردازد ما از آن مقام ارجمند  
 ادبی انتظار داریم که در آتیه همواره مجله ما را از آثار بدیده  
 خود بی بهره نکذارند (وحید)

## ( تقدیر و انتقاد )

( آقای مدیر محترم ارمغان )

مقاله دلپذیر بقلم فاضل تحریر آقای میرزا عباسخان آشتیانی را  
 در شماره پنجم ارمغان مطالعه نمودم که با بهترین بیان و برهان